

جهان در آستانه نظم خونین تازه؛ چرا صدای جنبش ضد جنگ امروز بیش از هر زمان دیگری ضروری است؟

آسو فتوحی

جهان بار دیگر بر لبه پرتگاهی ایستاده است که تاریخ، پیشتر بارها چهره هولناک آن را دیده است. نظمی که طی دهه‌های گذشته بر پایه برتری اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ و بیش از همه ایالات متحده شکل گرفته بود، امروز با بحرانی عمیق و ساختاری روبه‌روست؛ بحرانی که دیگر نمی‌توان آن را با توافق‌های موقت، نشست‌های دیپلماتیک یا جابه‌جایی دولت‌ها پنهان کرد. توازن پیشین قدرت در حال فروپاشی است، قطب‌های تازه‌ای در اقتصاد و سیاست جهانی سر برآورده‌اند و رقابت برای بازتعریف مناسبات قدرت، جهان را وارد مرحله‌ای کرده است که در آن جنگ دیگر یک استثنا نیست؛ بلکه بیش از پیش به ابزاری عادی برای حل بحران‌های نظام موجود تبدیل می‌شود.

این دگرگونی تنها به جابه‌جایی چند قدرت سیاسی محدود نیست. آنچه امروز در برابر چشمان ما جریان دارد، بازآرایی کل نظم جهانی است؛ بازآرایی‌ای که در آن دولت‌ها برای کنترل بازارها، منابع طبیعی، مسیرهای انتقال انرژی، فناوری‌های راهبردی، کریدورهای تجاری و حوزه‌های نفوذ ژئوپولیتیک، وارد رقابتی شده‌اند که به یمن سیاست‌های میلیتاریستی دول غربی هر روز ابعاد نظامی‌تری پیدا می‌کند. در چنین جهانی، زبان دیپلماسی در کریدورهای دموکراسی بیش از گذشته بی‌آبرو شده و جای خود را به زبان تهدید، تحریم، محاصره اقتصادی، مسابقه تسلیحاتی و در نهایت جنگ می‌دهد.

پایان دوران سلطه بلامنازع یک قدرت بر جهان، به معنای پایان منطق سلطه نیست. برعکس، هنگامی که هیچ قدرتی قادر نیست موقعیت پیشین خود را حفظ کند و قدرت‌های نوظهور نیز هنوز توان تحمیل نظم تازه را ندارند، جهان وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی می‌شود که ویژگی اصلی آن، تشدید رقابت‌های ژئوپولیتیک و افزایش احتمال درگیری‌های نظامی است. تاریخ سرمایه‌داری جهانی بارها نشان داده است که هرگاه توازن قدرت به هم خورده، جنگ به آخرین ابزار تقسیم مجدد جهان بدل شده است. ... صفحه ۵

-کارگران جهان متحد شوید!

قومپرستان «عزیز»!

تا اطلاع ثانوی، لطفاً به جای فحش،

فکر کنید! فواد عبدالحی

ماجرای این قرار است که هفته گذشته دبیر کمیته مرکزی حزب، آذر مدرسی، به صراحت سیاست حزب در قبال همباران اردوگاه‌های شش سازمان عضو «ائتلاف نیروهای سیاسی کردستان ایران» را اعلام کرد و مستدل توضیح داد که حزب حکمتیست (خط رسمی) حملات جمهوری اسلامی به اردوگاه‌های این سازمان‌ها در کردستان عراق را محکوم می‌کند، چون این سازمان‌ها، داوطلبانه در جنگ اخیر به بلوک ارتجاعی آمریکا - اسرائیل پیوسته‌اند و عملاً به بخشی از ارتش این بلوک تبدیل شده‌اند. تمایز هست میان طرفداران حمله نظامی با نیروهایی که خود را اجیر یکی از طرف‌های جنگ قرار داده‌اند؛ ما اعلام کردیم که بخشی از نیروهای سیاسی - بویژه حزب دمکرات کردستان - با بدل شدن به پیاده نظام بلوک آمریکا - اسرائیل، از جایگاه اجتماعی خود فاصله گرفته‌اند و جامعه اهداف و سیاست ارتجاعی این احزاب را پس زده است. ... صفحه ۲

از نیمکت تا پناهگاه، روایت جنگی که آینده را می‌کشد

شهلا رضایی - صفحه ۲

کمپینی پرو اسرائیلی علیه

کمونیسم

(تکه پازل گم شده کجاست؟)

آسو سهامی

طی روزهای اخیر و به دنبال انتشار نوشته‌ای از رفیق آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب، تحت عنوان «موشک باران اردوگاه‌های احزاب کرد و سیاست حزب حکمتیست (خط رسمی)» موجی از اتهامات، لیچارگویی و شانتاژ علیه حزب ما و خصوصاً علیه کمونیسم به راه افتاد.

فارغ از لیچارگویی و توهین‌ها از سوی افراد مشخصی از طیف قوم پرست کرد و جنگ طلبان پرو اسرائیلی و یا لفاظی‌ها و فریادهای کمونیست مابانه عده‌ای از قدیم دوستان زیر نام دفاع از آزادی و اپوزیسیون، برای روشن شدن پشت پرده این کمپین باید به دنبال قطعه پازل گم شده آن گشت. کافی گرد و غبار ماجرا را کمی کنار زد تا اصل موضوع و ماهیت اصلی کمپین روشن شود و نه در یک اتفاق مشخص. کافیسیت تاریخ را ورق زد و کمی به عقبتر و آنرا در بعد از جریان هفت اکتبر و معاقبا نسل کشی مردم فلسطین از سوی دولت اسرائیل و موضعگیری‌های ما در قبال آن، در قبال حمله اسرائیل و آمریکا به ایران و در قبال اپوزیسیون جنگ طلب جستجو کرد. ... صفحه ۴

آزادی برابری حکومت کارگری

استدلال کردیم که حمایت از جنگ یا ویرانی زیرساخت‌ها به نام «آزادی» و بدل شدن به پیاده نظام این سیاست، با دفاع از زندگی و رفاه مردم در تضاد است. تأکید کردیم بر اینکه جامعه، تجربه عراق، سوریه و لیبی را دیده و نسبت به وعده‌های «آزادی از مسیر بمباران» بدبین است. و در خاتمه از یک جبهه مردمی مستقل دفاع کردیم که نه با جمهوری اسلامی و نه با مداخله آمریکا - اسرائیل همسو است و اساس آن دفاع از زندگی، امنیت، آزادی و برابری است.

این موضع، زلزله‌ای در زیستگاه احزاب جنگ طلب و قومپرست کرد ایجاد کرد. آنها که عادت داشتند هر حمله ایران را محکوم کنند (و هر حمله آمریکا - اسرائیل را غنیمت بشمارند)، ناگهان خود را در چاه یافتند و با موضعی روبرو شدند که نه آوانسی به جمهوری اسلامی می‌داد و نه پیاده نظام آمریکا - اسرائیل می‌شد. در نتیجه، آقایان زیر پیشان خالی شد، چون روایت محبوب و تک بعدی‌شان از جنگ اخیر دود شد و هوا رفت. موضع حزب حکمتیست (خط رسمی)، این معادله دوگانه‌ی «یا آمریکا - اسرائیل یا جمهوری اسلامی» را به هم زد و آنها را در موقعیتی قرار داد که به راحتی نتوانند ملحق شدن‌شان را به یکی از بلوک‌های ارتجاع در جنگ اخیر - یعنی بلوک آمریکا و اسرائیل - زیر فرش کنند و در انتظار عمومی دوباره آفتابی شوند.

اما این تمام ماجرا نیست؛ رگبار برچسب و فحاشی که از جانب اعضا و طرفداران این ائتلاف قومپرست و خیل ناسیونال - فاشیست‌های کرد بر علیه موضع حزب ما در فضای مجازی به راه افتاده است در نوع خود مشتمل‌کننده است. چندش‌آورتر از آن، محلق شدن دوباره برخی از اعضای حزب کمونیست کارگری ایران و تعدادی از آوارگان سیاسی پشت تابلویی به اسم «شورای همکاری» نیروهای چپ سرگردان در کردستان به این سندرم فحاشی است. این چپ ناسیونالیست، جنگ طلب و غیراجتماعی که در حاشیه اتفاقات بزرگ در جهان تغذیه می‌کند و ترکیدن هر پاکت میوه را مترادف با «سرنگونی رژیم» می‌پندارد در رکاب قومپرستان کرد، همگی ماشین تولید برچسب‌شان فعال شد: «محور مقاومتی»، «عامل فلان»، «خائن»، «دشمن کرد»، «شونیست و مرکزگرا»، «شکر می‌خورید»، «توده‌ای‌ها»، «اسلام زده و شرق زده‌ها» و ...

اصل ماجرا این نیست که یک شخصیت سیاسی یا حزب سیاسی چه گفته؛ مهم اینست که فحش و برچسب به اندازه کافی بزرگ باشد تا ذهن جستجوگر سوال نپرسد. روی در ورودی این «باشگاه مشترک تولید فحاشی و برچسب» نوشته اند: «ورود همه کسانی که استدلال ندارند، آزاد است». دست بر قضا، داخل این باشگاه، سلطنت طلبان فحاش تاریخاً حضور پررنگ‌تری از بقیه داشته‌اند؛ «همه باهم»، از سلطنت طلب تا قومپرست و اجیر ارتش آمریکا - اسرائیل با پرچم‌های رنگارنگ و نشان‌های متفاوت، از پرچم شیروخورشید تا پرچم کردستان بزرگ و پرچم سرخ، دور یک میز نشسته بودند و با جدیت درباره تفاوت‌های عمیق‌شان بحث می‌کردند؛ اما همه یک دفترچه راهنمای مشترک در مواجهه با مخالف در جیب داشتند که صفحه اولش فقط یک دستور داشت: «استدلال ممنوع؛ فحاشی، به‌ویژه از نوع رکیک و زن‌ستیز، سریع‌ترین راه اعلام پیروزی است».

تصور کنید نمایشنامه چندش آوری را می‌بیند که یکی از حاضران با افتخار می‌گوید: «ما در همه چیز اختلاف داریم، جز در این هنر که هر بحثی را ظرف سی ثانیه به توهین تبدیل کنیم». دیگری با لبخند پاسخ می‌دهد: «این همان وحدت راهبردی است». راوی هم با لحنی کاملاً جدی اضافه می‌کند: «تاریخ‌نگاران هنوز نمی‌دانند این افراد چگونه از دو در متفاوت وارد شدند، اما همه متفق‌اند که سر از یک کلوپ واحد درآوردند؛ جایی که عضویت در آن نه با منطق، بلکه با ظرفیت تولید خرافه، تحریک احساسات عقب‌مانده، زن‌ستیزی، برچسب و ناسزا سنجیده می‌شد».

اولین بخشنامه این «باشگاه تبدیل ویرانی به آزادی» چنین است: «هر کس از جان انسان‌ها، مدرسه، بیمارستان، کارخانه، پل، برق، آب، کتابخانه یا آینده دفاع کند، حامی و هوادار جمهوری اسلامی است و

احتمالاً انگیزه‌های خطرناکی دارد و باید فوراً مورد بازجویی قرار گیرد». جلسه شماره یک به ریاست «کمیته بازتعریف واژه‌ها» برگزار شد. رئیس گفت: «مشکل ما این است که مردم هنوز نفهمیده‌اند بمباران، همان بازسازی است؛ فقط با ترتیب زمانی متفاوت. ابتدا همه چیز را نابود می‌کنیم، بعد می‌گوییم حالا فرصت ساختن فراهم شده است. این را می‌گویند آزادی». یکی از اعضا با نگرانی پرسید: «اما مردم چرا از این آزادی و از نیروهایی که سرباز این نوع آزادی‌اند استقبال نمی‌کنند؟» دبیر جلسه پاسخ داد: «چون هنوز گرفتار عادت‌های ارتجاعی‌اند؛ مثلاً دوست دارند سقف خانه بالای سرشان باشد، بیمارستان کار کند، مدرسه باز باشد و کودکان زنده بمانند». در همین لحظه، اداره افکار عمومی گزارش تازه‌ای ارائه کرد. گزارش نشان می‌داد که جامعه موجود عجیبی است؛ هر بار که سخن از جنگ به میان می‌آید، مردم درباره زندگی حرف می‌زنند. هر بار که نقشه حمله روی میز پهن می‌شود، مردم از نان، رفاه، امنیت، موسیقی، دانشگاه، آزادی، دوستی و آینده می‌گویند. رئیس اداره با ناراحتی گفت: «این جامعه اصلاً همکاری نمی‌کند. انگار سوخت‌وسازش با چیزی که ما در اتاق فکر طراحی کرده‌ایم فرق دارد». دانشمند ارشد توضیح داد: «بله قربان. در آزمایشگاه مشخص شده است که فرهنگ، هنر، رفاه، عشق، همبستگی و امید، اجزای متابولیسم طبیعی جامعه هستند و جنگ، برخلاف بروشورهای تبلیغاتی، جایگزین ویتامین D نیست».

حالا اعضای ناسیونالیست و جان برکف‌های قومپرست این باشگاه از ما می‌پرسند «چرا حمله جمهوری اسلامی به اردوگاه‌های احزاب کرد را محکوم نمی‌کنید؟» طرفداران پروپاقرص «آزادی به سبک هروشیما» که یک روز پشت میز «مذاکره با جمهوری اسلامی» و روز بعد پیاده نظام ارتش آمریکا - اسرائیل تشریف دارید و هنوز نفهمیده‌اید که بلوک‌ها عوض می‌شوند ولی سفارش‌دهنده یکی است، بیایید یک دقیقه نفس عمیق بکشید و به این سؤال به‌غایت پیچیده خودتان فکر کنید. جواب ساده این است که ما محکوم کردن را به شما بخشیدیم، چون شما آنقدر محکوم‌سازی شبانه‌روزی انجام می‌دهید که دستگاه‌های چاپ بیابیه از کار افتاده‌اند. شما به هر موشکی که از طرف جمهوری اسلامی شلیک شود، اعتراض می‌کنید؛ تا اینجا ماجرا درست، اما وقتی همان موشک از سمت اسرائیل به غزه و تهران و سنجند می‌خورد، ناگهان زبانتان می‌گیرد و به مطالعه افسانه «کوه قاف و سیمرغ»، مشغول می‌شوید. این دوگانگی تهوع آور را به ما تحویل ندهید و از دست رد زدن به سینه‌تان شوکه نشوید؛ چون جامعه شعور دارد و تناقض‌های شما را بهتر از خودتان می‌بیند. شما با همان دهانی که به ما و شعور جامعه فحش می‌دهید، نقشه تقسیم خاورمیانه و به‌پا کردن جنگ‌های قومی در ایران را در شال دور کمرتان پنهان کرده‌اید و تمام آرمان‌های انقلابی مردم کردستان را در طبق اخلاص می‌گذارید و تقدیم عموسام و تانیاهو می‌کنید. مردم از مزدوری بیزارند، چه مزدوری برای جمهوری اسلامی، چه برای آمریکا - اسرائیل. این نقطه مرکزی خودآگاهی جامعه در این دوره است؛ شما اگر نمی‌توانید این را بفهمید، تقصیر ما نیست، تقصیر همان مکتب ناقصی است که نتوانست به شما «منطق سه راهه» را یاد بدهد.

در طبقه بالای این باشگاه، اداره «کفن‌دوزی راهبردی» از شلوغ‌ترین بخش‌های باشگاه مربوطه بود. چند نفر با دقت مشغول دوختن کفن‌های سفید بودند. خبرنگاری پرسید: «برای چه کسی؟» پاسخ دادند: «برای خودمان». خبرنگار متعجب شد. یکی از آنان گفت: «سال‌ها گفتیم هر کس با بمباران مخالف باشد، دشمن آزادی است. گفتیم هر پلی که فرو می‌ریزد، پلی به سوی فردای روشن است. هر نیروگاهی که نابود می‌شود، چراغ امید را روشن‌تر می‌کند. هر بیمارستانی که ویران می‌شود، لابد نشانه پیشرفت پزشکی است. اما مردم، برخلاف پیش‌بینی‌های علمی ما، نه تنها تشویق‌مان نکردند، بلکه از ما پرسیدند چگونه آزادی از جنگ و بمباران بیرون می‌آید؟ از همان روز فهمیدیم که در دادگاه افکار عمومی، پیش از هر چیز، اعتبار خودمان دفن شده است؛ بنابراین تصمیم گرفتیم کفن‌ها را خودمان بدوزیم تا دست‌کم در این پروژه خودکفا باشیم».

و این دقیقاً همان کاری است که ائتلاف مربوطه و طرفداران فالانژ آنها امروز انجام می‌دهند: ... ادامه در صفحه بعد

از نیمکت تا پناهگاه، روایت جنگی که آینده را می کشد

شهلا رضایی

جنگ مشخص نمی کند چه کسی حق دارد؛ فقط مشخص می کند چه کسی زنده مانده است.

اما مگر هر کسی که زنده می ماند، هنوز زندگی می کند؟

جنگ، پیش از آنکه جان انسان ها را بگیرد، آرامششان را می کشد؛ پیش از آنکه خانه ها را ویران کند، رؤیایا را زیر آوار دفن می کند. کودکی که باید دغدغه اش حفظ کردن شعرهای کتاب فارسی یا حل کردن مسئله های ریاضی باشد، حالا صدای آژیر را از صدای زنگ مدرسه بهتر می شناسد. دانش آموزی که باید شب امتحان با اضطراب نمره، خوابش نبرد، امشب از ترس موشکی که شاید تا چند دقیقه دیگر فرود بیاید، چشم روی هم می گذارد.

در روزهای جنگ، امتحان دیگر روی برگه های مدرسه نیست؛ امتحان، زنده ماندن است.

چه معنایی دارد از تمرکز و موفقیت تحصیلی سخن گفت، وقتی هر انفجار رشته ای افکار کودکی را پاره می کند؟ چگونه می توان از آینده حرف زد، وقتی آینده، هر لحظه زیر سایه ی دود و آتش محو می شود؟ در سرزمینی که شب، پایان خستگی نیست؛ آغاز هراس است، دیگر هیچ دانش آموزی نمی تواند میان صدای انفجار، آینده اش را ورق بزند.

کتاب ها باز می مانند، اما ذهن ها میان ترس، اضطراب و نگرانی برای خانواده سرگردان است.

اما جنگ، تنها با موشک و بمب نمی کشد. جنگ، کودکی را از کودک می گیرد، مدرسه را از دانش آموز، نان را از سفره ی خانواده، و امید را از دل مردمی که تنها آرزویشان زندگی کردن است. سال ها بعد از خاموش شدن آخرین انفجار، هنوز فقر، بیکاری، آوارگی، محرومیت از آموزش و زخم های روانی، در خانه های مردم زندگی می کنند. جنگ تمام می شود، اما آثارش نسل ها باقی می ماند.

تلخ تر از همه این است که این جنگ ها را کسانی آغاز می کنند که کمتر از همه بهای آن را می پردازند.

در اتاق های سیاست، با چند امضا و چند تصمیم، سرنوشت میلیون ها انسان تغییر می کند. مداخلات نظامی و تنش زای قدرت های بزرگ، از جمله ایالات متحده در کشورهای منطقه، و سیاست های جنگ طلبانه و تروریستی جمهوری اسلامی، سال ها است آتش این منطقه را شعله ور نگه داشته است. اما هیچ کدام از کودکانی که زیر آوار جان می دهند، هیچ کدام از دانش آموزانی که دفتر و کتابشان را با صدای انفجار می بندند، و هیچ کدام از مادرانی که هر شب با ترس بیدار می مانند، در این تصمیم ها سهمی نداشته اند.

آن ها نه سیاستمدارانند، نه فرمانده؛ فقط انسان اند.

انسان هایی که می خواستند درس بخوانند، عاشق شوند، کار کنند، خانواده تشکیل دهند و آینده ای بهتر بسازند؛ اما جنگ، حتی حق رؤیا دیدن را هم از آن ها گرفت.

هیچ پرچمی، هیچ ایدئولوژی ای، هیچ قدرت نمایی و هیچ پیروزی سیاسی، ارزش اشک کودکی را ندارد که به جای نوشتن پاسخ سؤال های امتحان، از مادرش می پرسد: اگر امشب موشک بخورد، ما زنده می مانیم؟

شاید جنگ هرگز مشخص نکند چه کسی بر حق بوده است؛ اما همیشه یک حقیقت را فریاد می زند: بازنده ی واقعی جنگ، مردم بی گناهی هستند که هیچ نقشی در آغاز آن نداشته اند. جنگ، پیش از آنکه انسان ها را بکشد، انسانیت را می کشد؛ و این، تلخ ترین شکست تاریخ است.

قومپرستان «عزیز»...

با هر فحشی که به سمت ما و مردم پرتاب می کنند، در واقع کفنی خودشان را ضخیم تر می کنند؛ اینها داوطلبانه و با آگاهی کامل، به بلوک ارتجاعی اسرائیل - آمریکا پیوسته اند و حالا دیگر نه یک نیروی قابل دفاع در اپوزیسیون، که به بخشی از ارتش آمریکا بدل شده اند. حافظه و شعور جامعه را دستکم گرفته اند که انگار نه انگار همین احزاب قومپرست «عزیز»، چند ماه پیش در رکاب پروژۀ آمریکا - اسرائیل، با «سپاه ملی کوردستان» شان عکس سلفی می گرفتند و اعلام کردند که آماده اند زیر بال جت های اف ۳۵، خاک کردستان را به «منطقه پرواز ممنوع» تبدیل کنند و خواهان تکرار تجربه هیروشیما و بمباران اتمی ایران شدند. شما از ما می خواهید که از یک پایگاه نظامی دفاع کنیم که رسماً خودش را به عنوان «یگان کمکی ارتش آمریکا» معرفی کرده؟! این یعنی شما از ما می خواهید که از یک تفنگدار اجیرشده جنگی حمایت کنیم، آن هم در جنگی که دو طرفش برای ما حکم دو لکه جوهر کثیف روی یک دستمال کهنه را دارند؛ یک طرف، جمهوری اسلامی و نیروهای نیابتی آن در منطقه و طرف دیگر، آمریکا - اسرائیل و مزدوران شان. هیچ نیرویی نمی تواند اعلام کند به عنوان بخشی از ارتش آمریکا - اسرائیل وارد جنگ می شود و بعد انتظار داشته باشد اردوگاه نظامی اش به عنوان یکی از پایگاه های آمریکا - اسرائیل، مورد حمله قرار نگیرد. این محاسبات دو نیروی فوق ارتجاعی و متخاصم علیه منافع مردم منطقه، ایران و کردستان است نه یک تصمیم احساسی که ما با یک بیانیه عاشقانه بتوانیم آن را خنثی کنیم.

بگذارید یک مثال پوچ اما دقیق را به شما بگویم: فرض کنید همسایه تان دو تا گری وحشی را به حیاط خانه اش دعوت کرده تا با هم به خانه همسایه دیگر حمله کنند، و بعد خودش وسط حیاط چادر زده و به بچه هایش گفته «این جا امن است، ما برای آزادی می جنگیم». حالا همسایه پشت بام، یک آجر به سمت یکی از آن گرگ ها پرتاب می کند و آجر به چادر همسایه هم می خورد. شما از ما می پرسید چرا ما آن همسایه آجرپرتاب را محکوم نمی کنیم؟ مگر ما مسئول انتخاب محل چادر زدن همسایه هستیم؟ مگر ما روزی صدار هشدار ندادیم که این بلوک بندی ارتجاعی دوگانه، فقط به نفع همان گرگ هاست؟ اما همسایه گوش خر کرده بود و به جایش، برپیمان پیام تهدیدآمیز می فرستاد که «شما خائنین چون با سربازان آزادی همدردی نمی کنید». خوب، حالا که آجر خورده، سراغ ما آمده، انگار نه انگار که خودش، عاشقانه و داوطلبانه، در کنار همان آجراندازها ایستاده بود و از آنها خواهش کرده بود که بیشتر و بیشتر آجر بپرانند تا «رژیم سقوط کند». ما

نه با آجرانداز پشت بام همدردیم و نه با همسایه ای که چادرش را در خط تیر مستقیم گرگ ها زده؛ ما با مردمی همدردیم که در زیر هر دو آجر، خانه شان ویران می شود.

و در نهایت، برای آنهایی که با دل خون و پستوی ملتهب از ما می پرسند «پس وظیفه کمونیست ها چه می شود؟»، جواب ما یک جمله است: وظیفه یک حزب کمونیستی به این نیست که برای هر پرتاب موشک، یک بیانیه تشییع گونه صادر کند؛ وظیفه یک حزب کمونیستی این است که قطب نمای آزادی خواهانه و انسانی خود را از دست ندهند و بدانند در کدام سوی تاریخ ایستاده است.

در پایان روز، یک زن وارد باشگاه آقایان شد که هیچ شعار پیچیده ای نداشت. فقط گفت: «شما در تاریخ گم و گور می شوید؛ ما نه پشت سر جمهوری اسلامی می رویم و نه پشت سر بمب افکن ها؛ جامعه بیش از هر چیز به زندگی، آزادی، امنیت، برابری و امکان ساختن آینده نیاز دارد.» سکوتی سنگین سالن باشگاه را فرا گرفت. کارمندان به هم نگاه کردند؛ چنین جمله ای در هیچ یک از آیین نامه های باشگاه پیش بینی نشده بود. دستگاه برچسب ساز تلاش کرد واژه های مناسب چاپ کند، اما فقط صدای تق تق آمد. فیوزها سوخت. مانیتور چشمک زد و نوشت: «خطا؛ برای این گزاره برچسب آماده وجود ندارد.» همان لحظه، پای غول آسایی از آسمان پایین آمد؛ نه برای له کردن آدم ها، بلکه برای خرد کردن دستگاه برچسب سازی، دستگاه وارونه سازی واژه ها و ماشین تولید فحش. گردوغبار که نشست، تنها تابلوی کوچکی روی زمین باقی مانده بود که روی آن نوشته بودند: «در دست تعمیر؛ تا اطلاع ثانوی، لطفاً به جای فحش و برچسب زدن، فکر کنید.» و این، برای باشگاه مردانه و لمپنهای سایبری آن، از هر انقلابی ترسناک تر بود.

ما در حزب حکمتیست (خط رسمی)، همان زنی هستیم که بدون شعارهای پیچیده، از زندگی، امنیت، برابری و آینده گفت؛ نه برای خوشایند جمهوری اسلامی، نه برای خوشایند آمریکا و اسرائیل، بلکه برای خوشایند همان مردمی که از هر دو بلوک ارتجاعی بیزارند و خواهان جامعه ای هستند که در آن، آزادی با بمب اف ۳۵ تأمین نمی شود و عدالت با اعدام های جمهوری اسلامی. ما آنقدر مشغول ساختن راهی برای عبور از این جهنم دوقطبی هستیم که وقتی برای جواب دادن به پارس هر سگی که از جلو خانه ما می گذرد، نداریم. درود بر آنهایی که هنوز می دانند دشمن اصلی، هرکسی است که زندگی مردم را گروگان منافع یک بلوک بگیرد. حال فرقی نمی کند که آن بلوک، شعارش «الله اکبر» باشد یا «God Bless America».

به دنبال حمله حماس به اسرائیل و شروع بمباران‌های فرشی در نوار غزه توسط دولت اسرائیل، جلو چشم مردم جهان بیش از هفتاد هزار نفر از مردم فلسطین که اکثریت آنها کودکان بودند، قتل و عام شدند. حزب ما به همراه دیگر احزاب کمونیست کارگری در کردستان و عراق، جزء اولین جریانانی بودند که از همان ابتدا و بدون هیچ توهمی به نیروهای دخیل در این کشتار، موضعگیری کرد و آنرا محکوم کرد، حزب تنها به این محکومیت پسند نکرد و به عنوان پیشاهنگ یک جنبش جهانی علیه نسل کشی در فلسطین، تلاش کرد که به همراه دیگر جریانات و نهادهای کارگری در منطقه یک جبهه متحد کارگری را به عنوان بخشی از آن جنبش جهانی پایه ریزی کند. حزب حکمتیست خط رسمی تلاش کرد که با فعال کردن نقش طبقه کارگر در برابر این نسل کشی برآذهان عموم جهان و سیاست دولت ها تأثیر بگذارد که و دست بر قضا بسیار موفق هم بود.

بر عکس تمامی جریانات راست و چپ که تلاش داشتند سالها نسل کشی مردم فلسطین را به گروه های تندرو اسلامی و از جمله حماس ربط بدهند، حزب اعلام کرد که «جنگ حماس و اسرائیل» فرمولی است که میدیا و دولت‌های غربی و از جمله اپوزیسیون ایرانی برای مشروعیت دادن به این بمبارانها و کشتارها، درست کرده‌اند. پرتاب کردن چند هزار موشک از سوی حماس و به هدف اصابت کردن چند تا از این موشک‌ها و قربانی گرفتن از مردم اسرائیل را نمیتوان با بمباران روزانه و کشتار چند ده هزار نفر از مردم بیگناه فلسطین مقایسه کرد و اسم آن را جنگ گذاشت. می‌شود جنگ یک باند شبه نظامی ارتجاعی را با بمباران مردم و نسل کشی توسط یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان را جنگ نامید. سیاست حزب در دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی و جنایات جنگی دولت اسرائیل، و به علاوه شکل دادن به یک صف متحد کارگری در خاورمیانه و شمال آفریقا (جبهه متحد کارگری در دفاع از مردم فلسطین) و آن موج عظیمی که در سراسر جهان و در دفاع از فلسطین به راه افتاد، قطعاً به مذاق اسرائیل و متحدینش خوش نخواهد آمد. حمله دولت اسرائیل به ایران و تحمیل دوازده روز جنگ و بمباران به مردم، برای شکل دادن به «خاورمیانه جدید» با هژمونی نظامی اسرائیل، یکی دیگر از عرصه هایی بود که حزب ما سربلند از آن بیرون آمد. حزب بدون هیچ توهمی به هر کدام از طرفین جنگ، آنرا ارتجاعی و در خدمت ماندگاری جمهوری اسلامی و در ضدیت با منافع طبقه کارگر و مردم زحمتکش آن جامعه و ضدیت با جنبشی که قبلاً برای سرنگونی جمهوری اسلامی به میدان آمده بود و هر روز رژیم را وادار به عقب نشینی می کرد، می دانست و به همین دلیل آنرا محکوم کرد. جنگ چهل روزه و ویران کردن زیر ساختهای آن جامعه به بهانه دشمنی با جمهوری اسلامی و به بهانه ایران اقی و غیره ادامه همان سیاست جنگ دوازده روزه بود که صف بندی های اپوزیسیون ایرانی حول آن و برعکس اکثریت اپوزیسیون، حزب حکمتیست خط رسمی موضعی مستقل، در دفاع از زندگی مردم و طبقه کارگر آن جامعه در پیش گرفت و در کنار هیچ کدام از طرفین جنگ قرار نگرفت و بلکه در کنار جبهه سوم یعنی جبهه مردمی که خواستار توقف بی قید و شرط جنگ بودن قرار گرفت.

اپوزیسیون جمهوری اسلامی و سیاست حزب

همانگونه که رفیق آذر در نوشته خود به آن اشاره کرده «سیاست حزب در این رابطه تغییری نکرده است. ما کماکان هر تعرضی از طرف هر نیروی ارتجاعی و بویژه جمهوری اسلامی، به نیروهای اپوزیسیون را محکوم میکنیم، ما به کرات و در گذشته حمله و بمباران اردوگاههای این نیروها یا ترور فعالین آنها را توسط جمهوری اسلامی محکوم کرده ایم. اما امروز شرایط تغییر کرده است. در دل یک جنگ جنایتکارانه علیه مردم ایران این نیروها دخالت کرده و ایفای نقشی را به عهده گرفتند که دفاع از آنها را برای هر نیروی سیاسی جدی و مستول که علیه این جنگ است را سخت و ناممکن میکند. این وضعیت دفاع از نیروهایی که برای شرکت در این جنگ به عنوان سرباز جنگی يك طرف، چه ایران

و چه اسرائیل و امریکا، اعلام آمادگی کرده اند را نامشروع می کند.» اینک تعدادی از قدیم دوستان با لفاظی های پرمطراقت ما را محکوم و به ما اتهاماتی می زنند که اوج بی پرنسیبی آنها را نشان می دهد. در رابطه با جنگ آمریکا- اسرائیل و باندهای قوم پرست کرد، مردم آزادیخواه کردستان حق دارند که از این جنایان بپرسند که شماها در برابر سیاست جنگ طلبانه این جریانات چه کار کردید؟ ابتدا با سیاست یک بام و دو هوا از طرفداران خجول جنگ بودید و بعد از شکست پروژه آمریکا و اسرائیل، موضع ضد جنگ به خود گرفتید؟ مردم حق دارند بپرسند که شما در مقابل سر به نیست کردن اعضای معترض، ترور اعضای مستعفی این جریانات و یا ریختن نقشه ترور مخالفین، حمله به اردوگاه های رقبای خود و ریختن جوانانی که فریب این جریانات را خورده بودند؟ در مقابل نشستهای پنهانی این جریانات با رژیم جمهوری اسلامی، بند و بست های آنها با اسرائیل و آمریکا و دیگر قدرتهای ارتجاعی غیر از سکوت چه موضعی را در پیش گرفتید؟ تنها سکوت کردید و بس چرا؟ چون هم جنبشی هستید و در بهترین حالت در جناح چپ ناسیونالیسم ایستاده اید. اکنون دایه مهربانتر از مادر شده اید و به ما انواع و اقسام برچسب ها را می زنید؟ این برچسب ها هم آنقدر نخ نما و رنگ و رو رفته است که ارزش جواب دادن را ندارد. انسان را یاد دهه شصت و فعالیت ما کمونیست ها در کردستان می اندازد که از سوی جریانات ارتجاعی انواع و اقسام برچسب ها به ما زدند. اما ما در مقابل آن خم به ابرو نیاوردیم و مردم کردستان بی اعتباری تمامی آن شانتاژها را به چشم خود دیدند.

نیروهای قوم پرست و بدنامی که جامعه ای انسانی را به دهها ملیت و قومیت تقسیم کرده اند و به عنوان نیابتی اسرائیل برای به خون کشاندن آن جامعه و شروع جنگ قومی و مذهبی و سناریوی سیاه اعلام آمادگی کرده اند، تجربه ای که در یوگسلاوی، سوریه، لیبی و بعضا عراق و آن کشتار و حمام خونی که زیر نام قوم و ملت به راه انداخته شد. به صرف اپوزیسیون جمهوری اسلامی بودن قابل دفاع اند و سیاستهای ارتجاعی و ضد مردمی شان قابل اغماض است؟

با این اوصاف بی شک پشت پرده این اتهام زنی ها و شانتاژها علیه کمونیسم را می توان بهتر دید. سیاست حزب ما، سیاست ما کمونیستها در قبال جمهوری اسلامی و سرنگونی آن در یک انقلاب کارگری و به دست توده های ستمدیده آن جامعه سر جای خودش است و ما برای یک لحظه جنگ خود را علیه این رژیم متوقف نکرده ایم و همانگونه که جنگ ما با فاشیسم اسرائیل و سیاستهای جنایتکارانه آمریکا در قبال مردم سراسر جهان سر جای خود قرار دارد.

نکته دیگر اینکه عده ای از مدافعان خجول این جریانات اظهار می دارند که اگر چه این جریانات قوم پرست کرد برای نیابتی بودن و جنگ در کنار اسرائیل اعلام آمادگی کرده اند، اما چون هنوز وارد فاز اجرایی نشده، لذا می توان آنها را به نیابتی بودن و یا در جبهه اسرائیل و آمریکا قرار داد. ظاهراً مشکلات آمریکا و اسرائیل در اجرای نقشه شوم شان علیه مردم ایران و امکان دادن به این نیروها برای «فاز اجرایی» شدن بعنوان پیاده نظام باید مانع دیدن سیاست ارتجاعی، ضد مردمی و سناریوی سیاهی این نیروها و حتی امتیاز دادن به آنها بعنوان نمایندگان دائمی و بی قید و شرط مردم کردستان، که قرار است سلاخی شوند، شود. این را حتی فرصت طلبی نمیتوان نام گذاشت این دفاع بی قید و شرط از یک اپوزیسیون ضد اجتماعی است.

در نهایت باید متذکر شد: اگر دفاع از آزادی، اگر دفاع از حرمت و کرامت مردم جامعه، اگر خواست توقف جنگ که خواست اکثریت جامعه است، اگر دفاع از هست و نیست و زندگی مردم و محکوم کردن بی اما واگر این جنگ، اسمش را محور مقاومتی می گذارید؟ باید به شعور سیاسی خود شک کنید. این را تاریخ و جامعه قضاوت خواهند کرد. یا می توانید این واقعیت را درک کنید و یا اصلاً می توانید این واقعیت را درک کنید؟ در این صورت این شما هستید که در پیشگاه شعور جامعه و طبقه کارگر باید پاسخگو باشید. شاید هم مشکل یک جای دیگر است و مشکل شما دشمنی با کمونیسم است که به بهانه این اتفاق آنرا بیان می کنید و برایش کمپین راه انداخته اید. در هر صورت آگاهانه یا نا آگاهانه و به عنوان نوکر بی جیره و موجب اسرائیل، به بخشی از کمپین اسرائیلی علیه کمونیسم پیوسته اید و مبارکتان باد!

جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم صرفاً نزاع میان چند دولت نبودند؛ آن‌ها شیوه‌ای بودند برای بازتوزیع قدرت، بازار و نفوذ میان قدرت‌های بزرگ زمان خود.

امروز نیز نشانه‌های همان منطق را می‌توان در ابعادی گسترده‌تر مشاهده کرد. آنچه تغییر کرده، اولاً شکل ابزارهاست؛ نه ماهیت رقابت. جنگ دیگر فقط با لشکرکشی کلاسیک تعریف نمی‌شود. تحریم‌های فلج‌کننده، جنگ‌های اقتصادی، تعرفه‌های تجاری، جنگ فناوری، محاصره مالی، حملات سایبری، عملیات اطلاعاتی و نبردهای نیابتی، همگی حلقه‌های زنجیره واحدی هستند که در نهایت، اگر راه دیگری برای حفظ یا گسترش قدرت باقی نماند، به جنگ مستقیم نظامی ختم می‌شوند. دوماً تبدیل جنگ و جنگ طلبی به زبان غالب از طرف قدرت و قطب رو به افول است.

از همین منظر، نباید هیچ‌یک از بحران‌های امروز جهان را جدا از دیگری دید. جنگ روسیه و اوکراین، رقابت فزاینده میان آمریکا و چین، تشدید مسابقه تسلیحاتی، بحران دریای چین جنوبی، کشمکش بر سر مسیرهای انتقال انرژی، نابودی غزه، کشتار مردم فلسطین، گسترش تنش‌های نظامی در خاورمیانه، حملات اسرائیل و آمریکا به ایران و تهدید دائمی گشوده‌شدن جبهه‌های تازه، رخدادهایی مستقل و تصادفی نیستند. این‌ها اجزای مختلف بحرانی واحدند؛ بحرانی که از دل تضادهای ساختاری نظم سرمایه داری جهانی امروز سر برآورده است، نظامی که در منجلاب بی‌جوابی و بحران‌های عمیق درونی خود، غروب خونین برای آینده بشریت و تمدن خواب می‌بیند.

اما درست در همین نقطه، بزرگ‌ترین فریب نیز آغاز می‌شود.

قدرت‌های درگیر، هر یک جنگ خود را با واژگانی متفاوت توجیه می‌کنند. یکی از «دفاع از دموکراسی» سخن می‌گوید، دیگری از «مبارزه با فاشیسم»، آن یکی از «امنیت ملی»، دیگری از «مبارزه با تروریسم»، «حفظ تمامیت ارضی»، «دفاع از تمدن»، «حمایت از ارزش‌های انسانی» یا «نجات مردم». واژه‌ها تغییر می‌کنند، پرچم‌ها متفاوت‌اند، اما نتیجه تقریباً همیشه یکسان است: شهرهایی که ویران می‌شوند، کودکانی که زیر آوار می‌مانند، بیمارستان‌هایی که از کار می‌افتند، کارخانه‌هایی که نابود می‌شوند و میلیون‌ها انسانی که ناچارند خانه، زندگی و آینده خود را ترک کنند.

در پس تمام این روایت‌های رسمی، واقعیتی ساده اما بی‌رحمانه پنهان شده است: جنگ، پیش از آنکه نبرد ارتش‌ها و دولت‌ها باشد، جنگ علیه زندگی مردم است.

کسانی که جنگ را طراحی می‌کنند، همان کسانی نیستند که زیر آوار آن جان می‌دهند. تصمیم‌ها در اتاق‌های امن قدرت گرفته می‌شود، اما انفجارها در محله‌های مسکونی رخ می‌دهد. بودجه‌های نظامی در پارلمان‌ها تصویب می‌شوند، اما هزینه واقعی آن از سفره میلیون‌ها کارگر، معلم، پرستار، بازنشسته و خانواده‌های زحمتکش پرداخت می‌شود. ژنرال‌ها نقشه عملیات را روی میزها ترسیم می‌کنند، اما این مردم عادی‌اند که روی زمین واقعی کاشانه، عزیزان و کودکانشان را از دست می‌دهند. بیمارستان، مدرسه، جاده، صنایع کلیدی، زیرساخت‌ها و هر آنچه نماد تمدن و بقاء حیاتشان است را از دست می‌دهند و زندگی‌شان به آوارگی، فقر یا مرگ بدل می‌شود.

در این میان، آنچه بیش از همه قربانی می‌شود، مردم محروم و طبقه کارگر در سراسر جهان است؛ انسان‌هایی که هیچ نقشی در طراحی این رقابت‌های ژئوپولیتیک ندارد، اما نخستین و آخرین قربانی آن هستند.

اگر جنگ تنها به معنای رویارویی ارتش‌ها بود، شاید می‌شد آن را صرفاً مسئله‌ای نظامی دانست؛ اما جنگ، پیش از آنکه در میدان نبرد

آغاز شود، در ساختار اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد. پشت هر جنگ، شبکه‌ای از منافع اقتصادی، رقابت‌های ژئوپولیتیک، جاه‌طلبی‌های سیاسی و تلاش برای حفظ یا گسترش سلطه قرار دارد. آنچه در میدان نبرد دیده می‌شود، آخرین حلقه زنجیره‌ای است که بسیار پیش‌تر در اتاق‌های فکر، هیئت‌مدیره شرکت‌های عظیم، مراکز تصمیم‌گیری دولت‌ها و نهادهای نظامی آغاز شده است.

جنگ، برای میلیون‌ها انسان به معنای مرگ، آوارگی، گرسنگی و نابودی است؛ اما برای بخش‌هایی از ساختار قدرت، به معنای قراردادهای کلان تسلیحاتی، کنترل بازارهای تازه، دسترسی به منابع استراتژیک، بازسازی سودآوری و تثبیت موقعیت سیاسی و سهم خواهی اقتصادی است. همین تضاد بنیادی است که توضیح می‌دهد چرا در جهانی که برای درمان بیماران، آموزش کودکان، مسکن، محیط زیست و رفاه عمومی همواره از «کمبود بودجه» سخن گفته می‌شود، میلیاردها دلار برای خرید جنگنده، موشک، ناو و سامانه‌های تسلیحاتی، به سرعت و بدون تردید تصویب می‌شود.

در چنین نظامی، امنیت نیز معنای وارونه پیدا می‌کند. امنیت نه به معنای امنیت انسان، بلکه به معنای امنیت دولت‌ها، بازارها، مسیرهای تجاری و سرمایه تعریف می‌شود. هنگامی که از «دفاع از امنیت» سخن گفته می‌شود، اغلب امنیت میلیون‌ها انسان موضوع بحث نیست؛ بلکه امنیت ساختاری است که بقای خود را بر استمرار رقابت و برتری اقتصادی یا نظامی بنا کرده است. از همین روست که در بسیاری از موارد، هرچه بودجه‌های نظامی افزایش می‌یابند، احساس ناامنی مردم نیز بیشتر می‌شود.

اما شاید خطرناک‌تر از خود جنگ، تلاش برای طبعی جلوه دادن آن باشد. رسانه‌ها، تبلیغات رسمی، گفتمان‌های ناسیونالیستی و ماشین‌های عظیم تولید افکار عمومی، به تدریج جنگ را از یک فاجعه انسانی به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کنند. واژه‌ها تغییر می‌کنند؛ «تهاجم و تعرض نظامی» به «عملیات پیشگیرانه»، «مباران و جنایات جنگی» به «نقطه زنی و حمله دقیق»، «کشتار غیرنظامیان» به «تلفات جانبی» و «ویرانی شهرها» به «ضرورت امنیتی» بدل می‌شود. زبان، نخستین قربانی جنگ است؛ زیرا پیش از آنکه حقیقت کشته شود، معنای واژه‌ها کشته می‌شود.

در چنین فضایی، جامعه به انتخابی دروغین سوق داده می‌شود؛ گویی تنها دو راه وجود دارد: یا باید پشت یکی از دولت‌های درگیر ایستاد، یا به سود دولت مقابل سخن گفت. هر صدای مستقلی که بخواهد همزمان با جنگ، مباران، اشغالگری، سرکوب و میلیتاریسم مخالفت کند، زیر فشار قرار می‌گیرد تا ناچار شود یکی از دو اردوگاه را برگزیند. این همان دوگانه‌ای است که تقریباً در تمام جنگ‌های معاصر بازتولید شده است؛ دوگانه‌ای که تلاش می‌کند مستقل‌ترین صداها را نیز به سکوت یا صفت‌بندی اجباری سوق دهد.

اما جنبش واقعی ضدجنگ دقیقاً از همین نقطه آغاز می‌شود؛ از رد این انتخاب تحمیلی.

جنبش ضدجنگ نمی‌تواند خود را به پیوست یکی از بلوک‌های قدرت تبدیل کند. اگر جنایت یک دولت دیده شود اما جنایت دولت دیگر نادیده گرفته شود، آنچه باقی می‌ماند دیگر جنبش ضدجنگ نیست؛ بلکه بازتاب رقابت همان قدرت‌هایی است که جنگ را تولید کرده‌اند و نهایتاً به زائده سیاسی یکی از اردوگاه‌های قدرت تبدیل خواهند شد. مخالفت با اشغالگری، هنگامی معنا دارد که مستقل از هویت اشغالگر باشد. مخالفت با مباران، زمانی واقعی است که نوع هواییما، رنگ پرچم یا زبان خلبان، معیار قضاوت نباشد. اگر معیار نجات بشریت از یخ‌تک سرمایه داری و سیستم خونخوارش باشد، هیچ ممبی مشروع نیست؛ هیچ کودک کشته‌شده‌ای «هزینه قابل قبول» نیست و هیچ بیمارستان، زیرساخت، مدرسه، اماکن عمومی و اقتصادی، شهر و کاشانه مردم نباید به هدف نظامی تبدیل شود. ... ادامه در صفحه آخر

تماس با حزب



@Hekmatistx

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سر دبیر: فواد عبداللہی

نینا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا

radioneena.com

اینستاگرام

instagram.com/radioneena

تلگرام

https://t.me/RadioNeenna

فیسبوک

facebook.com/radioneena

hekmatist.com

استقلال جنبش ضد جنگ، نه یک انتخاب اخلاقی صرف، بلکه ضرورتی سیاسی است. زیرا هرگاه این استقلال از میان برود، مردم بار دیگر به پیاده‌نظام رقابت قدرت‌هایی تبدیل می‌شوند که جنگ را آفریده‌اند. تاریخ بارها نشان داده است که دولت‌ها می‌توانند در دشمنی با یکدیگر متحد باشند، اما در یک چیز همواره اشتراک دارند: هر دو از مردم خود می‌خواهند هزینه جنگ را بپردازند.

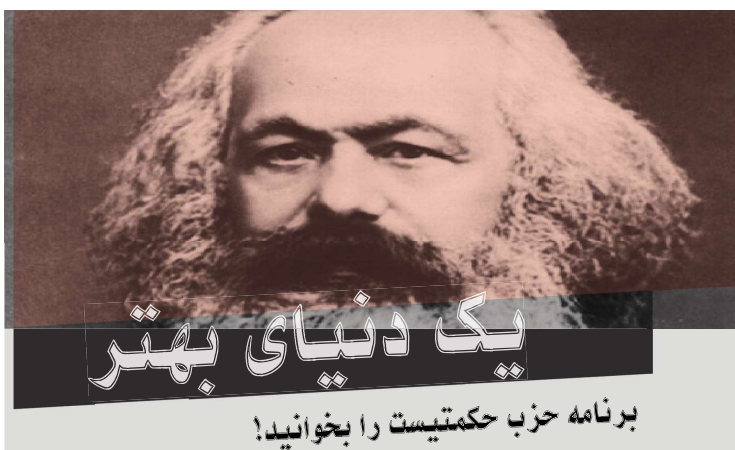
از کارگران خواسته می‌شود دستمزد کمتر را به نام «شرایط اضطراری» بپذیرند. از معلمان خواسته می‌شود کاهش بودجه آموزش را به نام «امنیت ملی» تحمل کنند. از بیماران خواسته می‌شود کمبود امکانات درمانی و دارویی را نتیجه «شرایط ویژه» بدانند. از جوانان خواسته می‌شود آینده خود را به میدان‌های نبرد بسپارند و از جامعه خواسته می‌شود همه این‌ها را به نام «وطن»، «دفاع»، «افتخار ملی» یا «منافع کشور» بپذیرد.

در این میان، تضادی بنیادین پنهان می‌شود؛ تضادی که جنگ همواره می‌کوشد آن را زیر پرچم‌های رنگارنگ ناپدید کند. پیش از آنکه مردم شهروند دولت‌های مختلف باشند، انسان‌هایی‌اند که زندگی، کار، عشق، خانواده، امنیت و آینده می‌خواهند. کارگری که صبح در تهران، برلین، مسکو، پکن، کی‌یف، نیویورک یا غزه برای تأمین معاش از خواب برمی‌خیزد، در واقع بیش از آنکه با صاحبان قدرت کشور مقابل تفاوت داشته باشد، با کارگر همان کشورها اشتراک دارد. آنان همگی نیروی کار خود را می‌فروشند، برای آینده فرزندان‌شان تلاش می‌کنند و قربانی تصمیم‌هایی می‌شوند که در شکل‌گیری آن نقشی نداشته‌اند.

دشمنی میان انسانها، بیش از آنکه واقعییتی طبیعی باشد، محصول سیاستی است که می‌کوشد تضادهای واقعی جامعه را پشت دشمنی‌های «ملی» پنهان کند. هنگامی که مردم سرگرم نفرت از یکدیگر شوند، کمتر فرصت خواهند داشت پرسند چرا همزمان با افزایش بودجه‌های نظامی، هزینه آموزش، درمان و رفاه کاهش می‌یابد؛ چرا ثروت در دست اقلیتی کوچک انباشته می‌شود و اکثریت جامعه باید هزینه بحران‌هایی را بپردازد که خود هرگز در ایجاد آنها سهمی نداشته‌اند.

از همین رو، دفاع از صلح صرفاً مخالفت با شلیک گلوله نیست. دفاع از صلح، دفاع از استقلال مردم محروم جهان در برابر تمام قدرت‌هایی است که می‌کوشند او را به ابزاری برای پیشبرد اهداف خود تبدیل کنند. جنبش ضد جنگ زمانی معنا پیدا می‌کند که بشریت و تمدن را، نه دولت را؛ زندگی را، نه مرز را؛ و آینده مردم را، نه منافع قدرت‌ها، نقطه آغاز قضاوت خود قرار دهد.

در جهانی که ماشین‌های جنگ هر روز بزرگ‌تر می‌شوند، مستقل ماندن دشوار است؛ اما دقیقاً به همین دلیل، استقلال جنبش ضد جنگ بیش از هر زمان دیگری ضروری است. زیرا اگر این صدا خاموش شود، آنچه باقی می‌ماند تنها رقابت روایت‌های رسمی و سمی قدرت‌هایی خواهد بود که هر یک جنگ خود را «آخرین جنگ برای صلح» معرفی می‌کنند؛ همان وعده‌ای که تاریخ بارها داده و هر بار نتیجه آن چیزی جز گورستان‌های بزرگ‌تر نبوده است.



برنامه حزب حکمتیست را بخوانید!